

شرح چند بازی قدیمی دیگر

از : کرم خدا امینیان

اشاره:

به دنبال درج پیشینه‌ی بازی‌های قدیم کودکان نهاوندی از سوی جناب آقای امان‌الله بوترابی در فرهنگان ۱۱ و ذکر فهرست پنجاه و پنج بازی و درخواست همکاری از سایر همشهریان مطلع، جناب آقای کرم‌خدا امینیان تعدادی از بازی‌های اعلام شده را تشریح و برای فصل‌نامه ارسال کردند که از ایشان و از توضیحات بعدی جناب آقای امان‌الله بوترابی که در حاشیه‌ی متن آمده است، سپاس‌گزاری می‌شود.

از دیگر مطلعان و صاحب‌نظران انتظار داریم با ارسال توضیحات تکمیلی برای این بازی‌ها و تشریح بازی‌های تعریف نشده، این مبحث از مباحث مردم‌شناسی تاریخی نهاوند را کامل نمایند.

«فرهنگان»

۱- او پشکو

«اوپشکو» که معادل «آب‌پاشی» در زبان فارسی است، از بازی‌های نشاط‌آوری بود که تابستان‌ها در داخل رودخانه‌ها یا آبگیرها [و یا حوض‌ها] به آن می‌پرداختند.

بازی ممکن بود بین دو نفر یا دو گروه صورت گیرد. هر یک از دو طرف سینه و کمر خود را به جلو می آوردند و با کف دو دست آب را به سمت حریف و بیش تر به طرف سر و صورت او پرتاب می کردند. بازی با خنده و نشاط و تحرک آن قدر ادامه می یافت تا یکی از دو طرف از مقابله ی به مثل عاجز شود و میدان را خالی کند. بازی هیچ گونه شرط و قراری نداشت و امتیازی برای طرف برنده حاصل نمی شد و صرفاً وسیله ای برای تفریح و خنده و بهره مند شدن هر چه بیش تر از آب خنک در فصل گرما بود.

۲- آسیمو چه رنگه؟

این بازی بین دو نفر صورت می گرفت. دو نفر که تقریباً هم قد و هم وزن بودند پشت به یکدیگر می ایستادند بازوها را به هم قلاب می کردند. نفر اول کمر خود را به طرف جلو خم می کرد، در نتیجه نفر دوم رو به آسمان قرار می گرفت. نفر اول از وی می پرسید: آسیمو چه رنگه؟ و او جواب می داد: سرخ و سفید و آبی رنگه. بعد نوبت نفر دوم بود که رو به جلو کمر خود را خم کند تا نفر اول رو به آسمان قرار گیرد و همان گفت و گو صورت می گرفت.

به نظر می رسد این بازی یک نوع نرمش برای تقویت عضلات شکم و پاها و انعطاف ستون فقرات بود و به این ترتیب نشاطی به هر دو نفر دست می داد.

۳- بادبادک

بادبادک نوعی اسباب بازی برای کودکان خردسال بین سه تا پنج سال بود. نام دیگر این وسیله در گویش محلی نهاوند «بادقره»^۱ بود. این وسیله از تکه ای کاغذ رنگی مربع

۱- بادقره وسیله ی بازی دیگر است و با بادبادک به لحاظ شکل و کار به کلی متفاوت است. «بوترابی»

شکل و یک ترکه به طول تقریباً شصت سانتی متر و یک عدد میخ ظریف درست می شد.

کاغذ را از چهار رأس چاک می زدند و یک در میان گوشه ها را به هم نزدیک می کردند و محل تجمع هر چهار رأس و مرکز کاغذ را با آن میخ به سرچوب می کوبیدند. چهار رأس باقی مانده ی کاغذ ناودانی شکل می شد و در برخورد با هوا به حرکت درمی آمد و دور خود می چرخید.

فروشنده ی این وسیله، «بادبادک»ها را به تعداد زیاد و از کاغذهای الوان می ساخت و همه را در اطراف چوبی بلند نصب می کرد و به دوش می گرفت و در معابر گشت می زد.

حرکت بادبادک ها بر اثر ورزش هوا برای کودکان تماشایی بود و موجب می شد تا هر بچه ای با دادن پولی اندک یکی از باد قره ها را بخرد. حرکت کردن کودک و دویدن او به گردش و چرخش بادبادک شتاب بیش تری می داد و موجب لذت و شادی کودک می شد.

۴- بلموت

بلموت^۱ که از کندوی زنبور عسل به دست می آمد، جسمی خمیری و سبز تیره بود، شبیه خمیری که امروز برای بازی بچه ها در بازار وجود دارد. «بلموت» در دکان های عطاری به فروش می رسید.

کودکان با بلموت هر نوع حیوان یا گل ... می ساختند. گاهی آن را تخت و دایره وار پهن می کردند و لبه های آن را به هم می چسبانیدند و از سوراخ کوچکی که در بالای آن بود، می دمیدند. سپس سوراخ را هم مسدود می کردند. آن گاه نیم دایره ی باد کرده را

۱- فارسی آن «بَرَموم» است و طبیعتاً از جنس موم زنبور عسل است. (فرهنگان)

روی زانوی خود می گذاشتند و با کف دست ضربه‌ای به آن می زدند. در نتیجه کیسه‌ی مومی می ترکید و صدایی مثل صدای ترقه از آن بر می‌خاست.

با بلموت، بازی‌های متعددی بین بچه‌ها صورت می‌گرفت. مثل «تُل تُلَه» یا «کِک» یا «خروس». در بازی «تُل تُلَه» گلوله‌های مومی را در سطح صاف می‌لغزاندند و هر کس گلوله‌ی طرف مقابل را می‌زد گلوله‌ی مومی از آن او می‌شد.

اما در بازی «کِک» یا «خروس» که بین دو طرف اجرا می‌شد به ترتیب اولی گلوله‌ی کوچک مومی را بین دو انگشت ابهام و سبابه می‌گرفت و از دومی می‌پرسید: «کِک» یا «خروس» و او یکی از دو کلمه را می‌گفت. سپس اولی انگشت‌ها را از هم باز می‌کرد. اگر موم به انگشتی چسبیده بود که نفر دوم گفته بود گلوله‌ی مومی از آن او می‌شد و گرنه به همان مقدار باید موم به طرف مقابل خود بدهد و بعد دور بازی عوض می‌شد. مهارت در بستن و باز کردن انگشتان و غلبه بر حریف شرط لازم بود. در این بازی نام انگشت کوچک «کِک» و نام انگشت شست «خروس» بود.

گاهی در زنگ‌های تفریح در مدرسه، شاگردی «بلموت» خود را به شکل کشکول در می‌آورد و بین بچه‌ها گردش می‌کرد و می‌گفت:

هر که و کاری مشغول، بلموت بنازه کشکول!
آن‌گاه هر کس تکه‌ی کوچکی بلموت به کشکول می‌افکند. می‌توان گفت این بازی نوعی تمرین بود برای عادت کردن بچه‌ها به خوی و خصلت بخشش و انفاق، که بزرگ‌ترها آن را وضع کرده بودند.

۵- پله پله

این بازی که بین دو یا چند نفر اجرا می‌شد در حقیقت نوعی ورزش بود و نوعی تمرین برای پرتاب کردن. بازی در کنار رودخانه‌ها یا آبگیرها، جایی که آب راکد یا

کم تحرک بود، انجام می گرفت. هر نفر تکه سنگی تقریباً تخت و به قدر یک سکه‌ی صد ریالی یا بزرگ‌تر را طوری به داخل آب پرتاب می کرد که سنگ در یک خط افقی و در عین حال موج دار حرکت کند. به این صورت که پس از اولین تماس سنگ با آب، چندین بار این سنگ از سطح آب فاصله می گرفت و هم‌چنان به جلو پیش می رفت. سنگ افراد ناشی و غیر ماهر در همان ضربه‌ی اول زیر آب فرو می رفت! ولی آن‌ها که تمرین و مهارت بیش‌تری داشتند سنگشان ممکن بود تا سه بار یا بیش‌تر آب را لمس کند و برخیزد و آخر سر در آب غرق شود.

این بازی با هدف برد و باخت صورت نمی گرفت، بلکه نوعی تمرین ورزشی و در عین حال هنرنمایی بود.

۶- پول پَرُ (= پراندن سکه)

این بازی با عنوان‌های پول پَرُ و پول دیواری و ... انجام می شد. نفر اول سکه‌ی خود را بین دو انگشت می گرفت و به دیوار میزد. سکه با فاصله‌ی کمی روی زمین می افتاد. نفر دوم سکه‌ی خود را از همان نقطه باید طوری به دیوار می زد و می پرانید که در برگشت، سکه‌ای را که روی زمین افتاده لمس کند. در این صورت سکه‌ی روی زمین از آن او می شد و گرنه روی زمین می ماند و نوبت نفر اول می رسید.

این بازی آن قدر تکرار می شد تا عاقبت سکه‌ی یکی از دو طرف به یکی از سکه‌های آن محدودده برخورد کند و در این صورت همه‌ی سکه‌ها از آن او می شد. چون در این بازی برد و باخت مطرح بود، خیلی از بچه‌ها از اقدام به آن پرهیز می کردند و در واقع آن را بازی بچه‌های ناباب می دانستند.

۷- تنوَرَه

این بازی به صورت دسته‌جمعی اجرا می شد. پنج شش نفر یا بیش‌تر، ایستاده شانه‌های یک‌دیگر را می گرفتند و سرها را به هم نزدیک می کردند و در واقع یک برج

تشکیل می دادند. این برج ، یک نفر دیده بان داشت که دور برج می چرخید و حتی گاهی از بین پاهای بچه ها وارد برج می شد و کاملاً مراقب بود تا مهاجمی به برج حمله نکند. بنابراین اگر از بچه ها یک نفر به عنوان دشمن حمله می کرد و می خواست از دور باشتاب و مهارت به دوش یکی از بچه های برج پیرد، دیده بان مانع می شد و سعی می کرد با پای خود ضربه ای به پای فرد مهاجم بزند. اصطلاحاً این ضربه را «غو» می گفتند. مهاجم اگر «غو» نمی شد بر دوش یکی از بچه ها می پرید و مهاجم دیگری سر می رسید. اگر مهاجم غو می شد باید به جای یکی از بچه های بدنه ی برج قرار گیرد. کسی که خواسته بود به دوش او پیرد و «غو» شده بود و آن که آزاد شده بود به گروه مهاجم می پیوست و درصدد حمله بر می آمد.

در واقع اهمیت بازی در مهارت و سرعت عمل دیده بان بود که نگذارد مهاجمی به دوش بچه های برج پیرد و سواری بگیرد. وجه تسمیه ی این بازی به تنوره ، یکی به این دلیل بود که وقتی دور هم می ایستادند بچه های برج شبیه «تنور» می شدند و دیگر این که مهاجم باید دیو مانند با سرعت و پرش تنوره بزند و بدون «غو» شدن به اصطلاح به کنگره ی قلعه پیرد.

این بازی در واقع تصویری از نبردهای قدیمی و محاصره ی قلعه ها و رشادت قلعه گیران بود و شرط عضویت در آن داشتن توان جسمی ، تاب و تحمل ، چالاکی و جست و خیز زیاد بود.

۸- توپ بازی

در دورانی که از آن بحث می کنیم هنوز چیزی به نام توپ لاستیکی یا بادی یا پلاستیکی رواج نداشت و معمول نبود. بچه ها پشم و پنبه را در هم می فشردند و با نخ محکم آن را گلوله می کردند تا شکل کروی به خود بگیرد. بعد روی آن را با نخ رنگی

و سوزن گلچه می انداختند. اندازه‌ی این توپ حد اکثر به قدر یک پرتقال بزرگ بود. با این توپ چند نوع بازی می کردند:

الف- توپ قرو یا «پرو»: در این جا بازی کن باید هر بار که توپ را به زمین می کوبد در فاصله‌ای که توپ به هوا بلند می شود، یک بار به دور خود بچرخد. بدیهی است که هر کس سرعت عمل و مهارت بیش تری داشت دفعات بیش تری می توانست این حرکت را تکرار کند و در واقع برنده بازی او بود.

ب- توپ زیر چو: بازی کن در این بازی باید توپ را به هوا پرتاب کند و در موقع برگشت توپ، قبل از آن که به زمین برسد، ضربه‌ای با چوب دستی به آن بنوازد و تا فاصله‌ی دوری توپ را پرتاب کند. اندازه‌ی این فاصله هر چه بیش تر بود برای بازی کن امتیاز بیش تری داشت.^۱

۹- درنه

«درنه» یک بازی جمعی است که بین نوجوانان، جوانان و میان سالان برگزار می شد و هنوز هم در روستاها و گوشه کنار شهرها و باغات اجرا می شود.

نحوه‌ی برگزاری از این قرار است که روی زمین دایره‌ای به قطر تقریبی دو متر با گچ یا وسیله‌ی دیگری می کشند و چند نفر پشت به مرکز دایره و رو به محیط آن می ایستند. زیر پای هر نفر شلاق یا کمربندی چرمین روی زمین خوابیده که در واقع شعاع‌های آن دایره هستند. به تعداد نفرات درون دایره، در بیرون هم نفراتی هستند که با شروع بازی و حملات برق آسا و چرخش‌های سریع سعی می کنند شلاق‌ها یا کمربندها را از پیش و بین پای حریفان برابیند، بدون آن که پای حریفان به پای آن‌ها تلاقی کند.

۱- این بازی به چند نحو اجرا می شد که شرح بالا فقط یک نوع آن است. «بوترابی»

این برخورد پا را «غو» می‌گویند و فرد بیرون دایره اگر غو شود از بازی کنار گذاشته می‌شود. تحرک بازی وقتی اوج می‌گیرد که حمله کنندگان (افراد بیرون دایره) موفق شوند یکی از شلاق‌ها را از بین پای بازی‌کنان داخل دایره بربایند. آن‌گاه با ضربات همان شلاق می‌کوشند شلاق‌های دیگر را از دایره بیرون بکشند.

گفتنی است که در این حمله و دفاع‌ها افراد داخل دایره از ضربات شلاق در امان نمی‌مانند. به خصوص اگر همه‌ی شلاق‌ها به دست حریفان بیفتد، کتک خوردن افراد داخل دایره شروع می‌شود و این کار ادامه دارد تا با «غو» کردن تک‌تک مهاجمان آن‌ها را حذف کنند. در دور بعدی دو گروه بیرونی و درونی جا عوض می‌کنند. این بازی سراپا شور و نشاط و تحرک و ورزش است و برد و باخت ندارد.^۱

۱۰- رد کن

این هم یک بازی دسته جمعی بود و سابقاً در ساعات ورزش در داخل حیاط مدارس، زیر نظر معلم ورزش، برگزار می‌شد.

بچه‌ها دایره‌وار می‌ایستادند و دست‌های خود را به پشت سر می‌گرفتند. آن‌گاه شیئی مثلاً یک دستمال یا یک کلاه را از پشت سر به یک‌دیگر می‌دادند و ضمن رد کردن آن با هم می‌خواندند: رد کن، رد کن، رد، رد، رد، ...

در این میان فردی که در بین دایره ایستاده بود باید پی می‌برد که آن کلاه یا دستمال دست کیست و آن را باید می‌قاپید. وی بارها و بارها حمله می‌کرد ولی فوراً در می‌یافت کلاه در جایی که حمله کرده است، موجود نیست. اما اگر موفق می‌شد کلاه را از دست یکی از آنان بگیرد، به جای آن نفر در محیط دایره قرار می‌گرفت و فردی که کلاه را از دست داده بود، باید میان دایره می‌رفت. بازی به همین ترتیب ادامه می‌یافت.

۱- این بازی شرحی مسبوط‌تر و حرکاتی بیش‌تر و اصطلاحاتی مخصوص هم دارد. «بوترابی»

صورت دیگری از این بازی چنان بود که با دستمالی چشم نفر وسطی را می بستند و با او قرار می گذاشتند که مثلاً با ضربه‌ی چوبی به چوب دیگری یا به هم‌زدن دست‌ها هروقت صدا شدت گرفت، علامت آن است که به هدف نزدیک شده است. این جنا دیگر لازم نبود کلاه یا دستمال را پشت سر بگیرند، بلکه آن‌را در پیش‌رو نگاه می داشتند. به نظر می‌رسد این بازی برای تربیت و تقویت حس سامعه و لامسه مفید بود و به همین جهت آن را وضع کرده بودند. اگر بازی با خواندن سرود یا ذکر جمعیتی همراه می‌شد و از این طریق پیام دور و نزدیک شدن به هدف منتقل می‌گردید، جذابیت بازی بیش‌تر می‌شد. مثلاً دسته جمعیتی می‌گفتند: برو برو... رسیدی. نرو نرو دور شدی^۱...

۱۱- گزپر

«گزر» یا «ذرع» واحد طول در مقیاس قدیم ایران از جمله نهایند بود. «گزپر» در واقع همان «پرش طول» امروزی است. در قدیم این بازی به سه صورت اجرا می‌شد: گزپر ساده، گزپر ملاقی و یه پلاز یاد یا کوشک^۲ «کفشک»

۱- این بازی به صورت نشسته کنار یک دیوار و پشت به دیوار هم بازی می‌شد و با روش ایستاده به کلی متفاوت بود. «بوترابی»

۲- کوشک بازی مستقلی است و جزء «گزپر» نیست. گزپر «ملاقی» اختصاص به بچه‌های دهات و یا زارعان مقیم شهر داشت. چون اصولاً بایستی در زمین بسیار نرم مانند چمن یا شخم صاف‌شده اجرا شود و روی زمین سفت قابل اجرا نبود. گزپر ساده: بین بچه‌های شهر در کوچه‌ها و محلات، حتی گاهی در محوطه‌ی حیاط دبستان، اجرا می‌شد و نحوه‌ی بازی و تعداد نفرات آن وضع خاصی داشت، با اسامی ویژه‌ای مانند: سیلار، دوما سیلار، سه‌ما سیلار، زیاد گو، هولور و...

توضیح این‌که: نفر اول را سیلار می‌گفتند. این واژه شاید تغییر شکل واژه‌ای «سالار» باشد. نفر دوم «دوما سیلار» و نفر سوم «سه‌ما سیلار» و نفر آخر «هولور». «بوترابی»

الف- گزپو ساده: برای اجرای این بازی، ابتدا در داخل باغها و سبزهزارها که زمین نرم و پوشیده از سبزه بود، درحد فاصل دو ردیف درخت، سکوی پرشی با خاک و گیل و علف می ساختند. بعد بازیگران هریک به ترتیب چندین متر دورخیز می کردند و از روی سکوی پرش که ارتفاع تقریبی آن سی تا چهل سانتی متر بود می پریدند. بدیهی است برنده کسی بود که موفق می شد با فاصله ی بیش تری، از سکوی پرش تا محل فرود آمدن را ببرد.

ب- گزپو مِلاق: مِلاق در گویش نهاوندی همان «معلق» فارسی است. به کسی که سرش را روی زمین قرار دهد و با کمک کف دو دست به سوی جلو تاب بردارد و با پا به زمین فرود آید، می گویند «کله مِلاق» زده است یعنی با سر معلق زده است.

گزپو مِلاقی چیزی شبیه «تخته پرش» امروزی بود. با این تفاوت که به جای تخته پرش، یک نفر کمر خود را خم می کرد و چندین نفر پشت سر او به ترتیب و با شتاب می آمدند و طوری جهش می کردند که سرو دو کف دست آنها به پشت کسی که خم شده تلاقی کند. سپس با انحراف به بدن خود با پا به زمین می آمد.

وقتی همه ی نفرات از پشت سر شخص خمیده می پریدند، آخر نفر کمر خم می کرد و دیگران می پریدند. به همین ترتیب پرش ادامه می یافت تا هر یک از آن جمع، هم تخته پرش شوند، هم پرند.

بدیهی است که این بازی احتیاج به محلی داشت که طول آن زیاد باشد. مثلاً یک یا دو خیابان از یک باغ. در این بازی اگر کسی اشتباه می کرد یا نمی توانست درست بپرد از دور بازی حذف می شد.

نوع ساده تر این بازی بدین ترتیب بود که پرند در موقع جهش کف دو دست خود را به کمر شخص خوابیده می زد و در حالی که پاهای خود را از هم باز کرده بود به جلو

می‌پرید و کمی آن طرف‌تر، خود تخته پرش می‌شد. یعنی برای پرش دیگران کمر خم می‌کرد.

ج- یه پالایاد: «پالا» در گویش نهاوندی به معنی کفش است. در بازی «یه پالا زیاد» نشانه‌ای در مسیر پرش می‌گذاشتند و همه پرش طولی می‌کردند، به نحوی که کف پایشان به آن نشانی برسد.

دور دوم نشانه را به اندازه‌ی طول یک کفش از سکوی پرش دور می‌کردند و به همین ترتیب مرتباً نشانه دور و دورتر می‌شد. در طول پرش هرکس نمی‌توانست تا حد نشانه پبرد از بازی حذف می‌شد و در نهایت یک فرد باقی می‌ماند که می‌توانست تا آخرین فاصله‌ی نشانه پبرد و او برنده‌ی بازی محسوب می‌شد.

۱۲- قره قی قو

به این بازی در فارسی «آلاکلنگ» می‌گویند. در نهاوند «قره قی قو» و در بعضی شهرها «آلم جیم جنگ» و در برخی شهرهای دیگر به آن «کله قم قم» گفته‌اند. بازی بین دو نفر یا حد اکثر چهار نفر انجام می‌گرفت.

ابزار این بازی دو تیر یا تنه‌ی درخت (صنوبر یا ...) بود. یکی از آن‌ها را افقی و حدود یک متر بالاتر از سطح زمین قرار می‌دادند و دیگری را به شکل به‌علاوه روی تیر افقی سوار می‌کردند. آن‌گاه یک یا دو نفر به هر طرف تیر سوار می‌شدند، ضمن این که سعی می‌کردند تا تعادل تیر را به هم بزنند. در نتیجه یک طرف که به سمت زمین رو می‌آورد، طرف دیگر حدود یک و نیم متر تا دو متر به سمت آسمان بالا می‌رفت و این پایین و بالا رفتن‌ها ادامه می‌یافت.

این بازی با مخاطراتی همراه بود. گاهی یک طرف عمداً قسمت زیرین تیر را به زمین می‌کوبید- که به این عمل «ته‌تیر» می‌گفتند- در نتیجه طرفی که به هوا رفته بود

دچار تکان شدید می‌شد و گاهی بر اثر همان ضربه ته تیر سقوط می‌کرد. البته بازی کنانی که دارای مهارت و ورزیدگی بودند با هشیاری و ایجاد تعادل خود را از سقوط حفظ می‌کردند.

۱۳- دوزو

«دوزو» یک بازی دو نفره و صورت ساده‌ای از شطرنج بود. روی یک صفحه کاغذ یا مقوا یا حتی روی زمین مربعی می‌کشیدند. سپس با خطوط عمودی و افقی سطح آن مربع را به شانزده مربع کوچک‌تر تقسیم می‌کردند.

صفحه را وسط قرار می‌دادند. آن‌گاه هر یک از دو بازی‌کن به یک طرف آن می‌نشستند. هر یک باید چهار مهره داشته باشند که با چهار مهره طرف مقابل متفاوت باشد. مثلاً هسته خرما یا چوب کبریت یا نخود و لویا و مانند این‌ها.

بازی با گذاردن یک مهره در یک خانه‌ی دلخواه شروع می‌شد و هر یک از طرفین با پیش‌اندیشی سعی می‌کردند مانع شوند از این‌که مهره‌های حریف در یک ردیف قرار گیرد و این بستگی به هوش و حسابگری طرف داشت. هر وقت هر چهار مهره‌ی یکی از دو طرف به طور افقی یا عمودی یا گوش به گوش در یک ردیف قرار می‌گرفت او برنده‌ی «دوزو» محسوب می‌شد.

توضیحی درباره‌ی فهرست بازی‌ها

در فهرستی که با عنوان «اسامی بازی‌ها» در فرهنگان ۱۱ ملاحظه فرمودید، از پنجاه و پنج مورد ذکر شده تعدادی مستقلاً بازی و تعدادی اسباب بازی هستند. در این مقاله ما از بین بازی‌ها فعلاً سیزده مورد را شرح دادیم و در دنباله‌ی مقاله، اسباب‌بازی‌ها

را مختصراً شرح می‌دهیم و ادامه این بحث را به همشهریان ارجمندی واگذار می‌کنیم که در این زمینه اطلاعاتی دارند:

۱- تیزونگه «تیزانگه»^۱: یکی از احشاء گوسفند است که کیسه مانند است و تقریباً چهار سانتی متر طول دارد. بچه‌ها در آن می‌دمیدند، آن‌ها مثل «بادکنک‌های امروزی» هستند ولی کوچک‌تر از آن‌ها هستند. پس از باد کردن، بچه‌ها آن را فشار می‌دادند و صدایی از آن بلند می‌شود که باعث خنده و تفریح کودکان می‌گردد.

۲- دوقلی^۲: اسباب بازی ساده‌ای بود مرکب از یک دسته‌ی کوتاه و دو سطح طبل مانند به قدر کف یک نعلبکی و دو زائده با سر مهره مانند. وقتی دسته را حول خود و کف دو دست می‌چرخاندند، زائده‌ها به سطح طبل می‌خورد و صدای یک نواختی از آن شبیه زدن طبل بر می‌آمد.

۳- شوشوکنک: در فارسی به آن سوت‌سوتک می‌گویند. این ابزار از گل پخته در شکل اسب و الاغ و میمون و یا پرنده ساخته می‌شد و طرف دم آن را طوری سوراخ می‌کردند که مثل فلوت صدای سوت می‌داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- تیزانگه «مئانه»ی گوسفند نر است. با این وسیله، بعد از باد کردن آن تا حد اکثر گنجایش که غالباً بامالیدن بدنه‌ی آن روی خاک هُرف (بسیار نرم) انجام می‌گرفت مثل توپ‌های امروز بازی می‌کردند یک بازی کثیف و گاهی عفونی بود. «بوترابی»

۲- یک نوع تِمپو یا طبلک بود و پوست دو طرف آن فقط با پوست «گرداله» یا کلیه‌ی گوسفند چسبیده می‌شد و صدا می‌داد. دو نخ هم که به دو طرف راست و چپ دوقلی چسبیده شده بود، معمولاً نخ پَرک نازک بود که یک‌سرش به بدنه چسبیده می‌شد و سر دیگر آن به قطعه‌ی کوچکی گل رس که با آب سریش خمیر شده بود، به صورت مستدیر (بیضی گونه) وصل می‌شد. بچه‌ها با تمرین زیاد با دوقلی آهنگ‌های ریتم دار می‌زدند. «بوترابی»

۴- قارقارکنک: این ابزار، هم اسباب بازی بود و هم باغبان‌ها از آن برای فرار دادن پرندگان که میوه‌ها را می‌خوردند، استفاده می‌کردند.

این وسیله را خراط‌ها می‌ساختند و یک چوب سی‌سانتی‌متری را طوری تراش می‌دادند که سه یا چهار حلقه مثل انگو در آن کار می‌گذاشتند. با چرخاندن این چوب صدایی از آن بلند می‌شد که شبیه قارقار کلاغ بود و دیگر پرندگان را از روی درخت‌های میوه فرار می‌داد!

۱- این وسیله همان‌طور که توضیح داده شده برای فرار دادن پرندگان که به میوه‌ی رسیده‌ی درخت‌ها و یا محصولات دانه‌ای مزارع حمله می‌کردند به کار می‌رفت و به وسیله‌ی خراط‌ها ساخته می‌شد و تا آن‌جا که یاد دارم به آن «اور ملیچ پر» می‌گفتند.

اما قارقارکنک وسیله‌ی بازی بچه‌ها از دو قطعه یا یک قطعه پوست خشک گردو درست می‌شد و روی آن با همان پوست «گرداله» بسته می‌شد. در وسط آن، نقطه مرکزی، سوراخی کوچک «با سوزن جوراب چنی» باز می‌کردند. بعد سه چهار تار موی دم اسب را به هم تاب داده یک‌سر آن را به یک قطعه‌ی پنج میلی‌متری چوب کبریت زده به صورت عمودی از سوراخ وسط پوست رد می‌کردند. سر دیگر آن را که بین ده تا پانزده سانتی‌متر طول داشت طوری گره می‌زدند که دایره‌ای به قطر شش سانتی‌متر درست شود. سپس یک قطعه چوب شاخه‌ی درخت معمولی را که تر بود، به طول پانزده سانتی‌متر با چاقو بریده و یک‌سر آن را به فاصله‌ی دو سانتی‌متر از انتها با همان چاقو می‌تراشیدند و آن سر دم اسب را که دایره بود با آب دهان تر کرده داخل آن قسمت گودی ایجاد شده در چوب شاخه درخت می‌انداختند. با حرکت دورانی که با همان چوب ده پانزده سانتی‌متر پوست گردوی متصل به موی دم اسب می‌دادند صدای ارتعاش و فرکانس قشنگی از آن شنیده می‌شد. با این وسیله هم مثل دوقلی با تمرین زیاد گاهی آهنگ‌های کوتاه و ریتمیک نواخته می‌شد. «بوترابی»